

بررسی کاربرد عوامل هفتگانه متنوارگی دی‌بوگراند در توسعه دلالتی در قرآن کریم

حسین محسنی^۱
افسون رزمی^۲

چکیده

زبان‌شناسی ابزار توانمندی در مطالعه روشمند زبان به شمار می‌آید که معناشناسی یکی از برجسته‌ترین شاخه‌های آن است که محققان بسیاری برای کشف بیشتر مقاصد مختلف یک متن به بررسی این جنبه از زبان‌شناسی پرداخته‌اند. دی‌بوگراند در مطالعات معناشناسانه و نظریه خویش، عوامل ۴ گانه‌ای را معرفی کرده است که تمامی ابعاد لغوی و غیرلغوی متن را در برمی‌گیرد. بر اساس این نظریه تحقق متنوارگی در یک متن مستلزم حضور ۷ معیار برخاسته از عوامل فوق در آن است. قرآن کریم به عنوان نمونه بی‌مانند ادبی، تمام عناصر متنوارگی را در ترکیبی منحصر بکار گرفته که در این میان، واژه‌گزینی دقیق توانسته است نقش محوری در توسعه دلالتی آیات برعهده بگیرد. پژوهش حاضر جستاری کتابخانه‌ای-تحلیلی است که به بررسی کاربرد معیار متنوارگی در توسعه دلالتی در قرآن کریم می‌پردازد. پژوهش حاضر در صدد پاسخ به این سوال است که حضور این معیار هفتگانه در ادبیات قرآنی، چگونه و تا چه میزان به بیان لایه‌های معنایی عمیق‌تر واحدهای زبانی در آیات منجر می‌شوند. نتایج پژوهش نشان می‌دهد در کنار دو معیار انسجام و پیوستگی، حضور پررنگ پنج معیار فرامتنی همانند «پذیرفتنی بودن» و «موقعیت» موجب تولید معنای بیشتر یا همان «توسعه دلالتی» آیات برای مخاطب و مترجم گشته است.

کلیدواژه‌ها: زبان‌شناسی، معناشناسی، دی‌بوگراند، متنوارگی، توسعه دلالتی، قرآن کریم.

*تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۰۸/۱۲ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۱۲/۱۱

hmohsenib@yahoo.com

۱- نویسنده مسئول: استادیار دانشگاه محقق اردبیلی.

afsoonrzmami@gmail.com

۲- دانشجوی کارشناسی ارشد دانشگاه محقق اردبیلی.

مقدمه

زبان به عنوان وسیله‌ای برای ارتباط همواره یکی از مهمترین ابزارهای انتقال پیام بوده است که پیام را با استفاده از واژگان و در قالب جملات انتقال می‌دهد. علم زبان‌شناسی به صورت علمی زبان را مورد مطالعه قرار می‌دهد. مطالعه علمی زبان‌شناسی به مفهوم جدید آن، تقریباً به حدود صد سال پیش برمی‌گردد که با «فردینان دو سوسور» (Ferdinand De Saussure) آغاز شده است. این علم خود دارای شاخه‌های مختلفی است که آواشناسی، واج‌شناسی، صرف، نحو، کاربردشناسی و معناشناسی و... از جمله آنهاست.

معناشناسی به عنوان شاخه‌ای از علم زبان‌شناسی به مطالعه معنا می‌پردازد و معمولاً بر روی رابطه بین دلالت‌کننده‌ها مانند لغات، عبارات، علائم، نشانه‌ها و اینکه برای چه معانی به کار می‌روند، تمرکز دارد. در واقع می‌توان گفت معناشناسی شاخه‌ای است که معناشناسان از طریق آن به مطالعه ارتباط بین واژه و معنا می‌پردازند. پژوهشگران و دانشمندان این شاخه از علم زبان‌شناسی، تاکنون نظریات مختلفی را درمورد چگونگی ارزیابی روابط موجود در میان اجزای یک متن ارائه داده‌اند که از مهم‌ترین آنها نظریه زبان‌شناسی رابرت آلن دی‌بوگراند (Robert-Alain de Beaugrande) و ولفگانگ درسler (Wolfgang U. Dressler) است. در این نظریه متن نوعی نمودار ارتباطی است و دارای هفت معیار است که خود اصول تشکیل دهنده متن هستند.

قرآن کریم نیز به عنوان متنی بی‌نظیر، همواره برای پژوهشگران عرصه معناشناسی، همچون دریایی بیکران و عظیم بوده که به هر میزان در سوره‌ها و آیات و واژگان آن مطالعه کرده‌اند، باز هم به گنّه آن پی نبرده‌اند؛ بطوریه همواره می‌توان در واژه به واژه آن تحلیل و پژوهش نمود. از همین رو مطالعه و تحلیل متنوارگی بخش‌هایی از آن می‌تواند دلالت‌های معنایی فرامتنی آن را نیز روشن سازد. برای این منظور ابتدا باید با مطالعه در هر واژه قرآنی از منظر علوم مختلفی همچون علم لغت، جامعه‌شناسی، روانشناسی و ادبیات آن دوره، به پتانسیل دلالتی موجود در آن پی برد و سپس نقش آفرینی آن در بستر متن مورد نظر را مورد تحلیل قرار داد.

مطالعه معناشناسانه قرآن کریم به استخراج روشمند روابط معنایی میان واژگان و جملات قرآنی، به ما کمک می‌کند. این نوع بررسی وقتی با رویکرد معناگرایانه انجام شود، می‌تواند به دریافت هر چه بهتر مضمون متن و کشف بهتر لایه‌ها و دایره شمولیت معنایی آن بیانجامد. در چنین رویکردی، تسلط ادیب بر دلالت‌های مختلف یک واژه درک مفاهیم مورد نظر گوینده را برای ما بهتر روشن می‌سازد و بدین ترتیب از اعمال سلاقی شخصی افراد در متن نیز جلوگیری می‌شود. از همین روست که مطالعات زبان‌شناسانه‌ای که از روساخت قرآن، عمق معنایی موجود در آن و دلالت‌های مختلف موجود در واژگان و عبارات‌های آن را آشکار سازد، ضروری می‌نماید.

لذا، پژوهش در صدد است تا ضمن پرداخت نظری به معایر هفتگانه متنوارگی از دیدگاه دی‌بوگراند، به این سوال پاسخ دهد که حضور این عوامل چگونه و تا چه میزان به تولید معانی بیشتر در آیات و سوره و توسعه دلالتی در قرآن کریم منجر می‌شوند.

۲- پیشینه

بررسی‌های انجام شده نشان می‌دهد که در خصوص تحلیل متنوارگی قرآن با معایر هفتگانه دی‌بوگراند و نقش آن‌ها در توسعه دلالتی قرآن پژوهی انجام نگرفته است اما برخی از پژوهشگران به صورت جداگانه برخی از عوامل متنوارگی را بررسی کرده‌اند؛ خانم ندا نمازی-زاده (۱۳۹۶) در پژوهشی تحت عنوان «بررسی عنصر تناص و انواع و اغراض آن در قرآن کریم» به بررسی عامل تناص در قرآن پرداخته است، لکن وی تنها یک عامل از هفت عامل را بدون ورود به کارکرد آن در توسعه دلالتی بررسی کرده و اینگونه نتیجه گرفته است که تناص قرآنی یا با هدف تأکید و تقریر مطلب در ذهن مخاطب و ایجاد انسجام به کار رفته است یا اهدافی همچون استهزاء، تحذیر و مانند آن داشته است.

اقبال و همکاران نیز در پژوهشی با عنوان «تحلیل انسجام واژگانی در سوره عنکبوت» به بررسی انسجام واژگانی در این سوره پرداخته است. این پژوهش هر چند در راستای متنوارگی قرآن است اما بر اساس نظریه دی‌بوگراند و درس‌لر انجام نشده است و پژوهشگران به این

نتیجه رسیده‌اند که تکرار و تضاد به عنوان پربسامدترین عوامل انسجام بخش در سوره موجب انسجام گشته و به خواننده کمک می‌کنند تا راحت‌تر با متن ارتباط پیدا کرده و معنی آن را درک کند.

۳ - بدنه اصلی

در ساده‌ترین تعریف‌ها زبان‌شناسی عبارت است از «بررسی علمی زبان در چارچوب زبان-شناسی که یکی از حوزه‌های آن حوزه معناشناسی است» (فهمی حجازی، ۱۳۷۹: ۳۶). «معناشناسی مطالعه علمی معنی است» (صفوی، ۱۳۷۵: ۱۴).

دی بوگراند و درس‌لر از زبان‌شناسانی هستند که متن را رخدادی ارتباطی می‌دانند و برای آن معیارهایی را تعیین می‌نمایند. از دیدگاه آنان چنانچه در هر متنی یکی از این معیارها رعایت نشود، آن متن، ارتباطی نیست و منجر به برقراری رابطه نمی‌شود لذا «نامتن» است. (محسنی، ۱۳۹۳: ۱۰۲-۱۰۵)

قرآن کریم به عنوان متنی که از آن با معجزه یاد می‌شود، از دیرباز مورد بررسی زبان‌شناسان قرار گرفته است. در این متن چندین لایه، واژگان دلالت‌های متعددی دارند که گاه ظاهربینان را در درک محتوای آن به اشتباه انداخته است، بطوریکه آن را گسیخته و ناپیوسته می‌دانند (فقهی‌زاده، ۱۳۷۴: ۱۴۴). اما مطالعه زبان‌شناسانه محتوای این کتاب و بررسی بطون معنایی آن از همین مسیر، دلالت‌های معنایی موجود در واژگان و روابط مختلفی را که میان اجزای این متن وجود دارد، روشن می‌سازد.

در همین راستا، برای یافتن روشی که پاسخگوی ایراد وارده بر متنیّت قرآن کریم باشد به بررسی زبان‌شناسی مواردی از این کتاب بر اساس نظریه دی‌بوگراند پرداخته و نقش عوامل این نظریه را توسعه دلالتی واژگان قرآن بررسی می‌کنیم چرا که در یک واژه ضمن معنای ظاهری آن، معنا و یا معانی دیگری نیز وجود دارد که صرفاً از مفرد واژه‌ها دریافت نمی‌گردد و واژگان در جوار واژگان دیگر و در ساختار متن مفهوم می‌یابند؛ لذا لازم است به بافت متن توجه شود تا مقصود نویسنده مشخص گردد.

هفت معیار متنوارگی از دیدگاه دی‌بوگراند و درسلر		
Cohesion	التضامّ	انسجام
Coherence	التعلیق	پیوستگی
Situationality	الموقف	موقعیت
Intertextuality	التناصّر	بینامتنیت
Intentionality	القصدیّة	هدفمندی
Acceptability	القبول	پذیرفتنی بودن
Informativity	الاجباریّة	حاوی اخبار بودن

(دی‌بوگراند و درسلر، ۱۹۸۱: ۳)

بنابراین مفاهیم واژگان و دلالت‌های مختلف آن‌ها، ارتباط مستقیمی با این معیارها دارند، چرا که متن، چه از بعد لغوی و چه بعد مفهومی و محتوایی از واژگان تشکیل می‌گردد. به همین منظور در بررسی کارکرد واژه‌گزینی توجه به این هفت معیار اطلاعات مفیدی را ارائه می‌دهد و می‌تواند ما را به بیان نکات جدیدی درباره معیارهای واژه‌گزینی نیز راهنمایی کند.

از دیدگاه دی‌بوگراند خود این هفت معیار را به چهار دسته اصلی تقسیم می‌کند. از نظر وی دو معیار انسجام و پیوستگی در ذیل عامل لغوی (Linguistic factor)، دو معیار موقعیت و بینامتنیت تحت عامل روانی (Psychological Factor)، معیار هدفمندی در زیر عامل ذهنی (Mental factor) و دو معیار پذیرفتنی بودن و حاوی اخبار بودن در ذیل عامل اجتماعی (Social factor) قرار می‌گیرند. (محسنی، ۱۳۹۳: ۱۰۲-۱۰۵)

در این تقسیم‌بندی منظور از عامل لغوی سبک متون است، که به جایگزینی، حذف و ربط واژگان متون (سبک نحوی) و بررسی همجواری واژگان و تکرار (سبک معجمی) می‌پردازد. سبک معجمی از جمله مواردی است که تنها به مفرد واژه مربوط نیستند بلکه به ارتباط بین دو جمله نیز

مربوط می‌شوند. یعنی واژگان و جوه دیگری از معنا را برخوردارند که بیشتر به بافت و نیت ارتباطی متکلمین وابسته است. واضح است که ارتباط واژگان یک جمله بر معنای آن تأثیر می‌گذارد که نه تنها وابسته به دانستن معنای واژه‌ها در گفته، که به دانستن آن معنایی که متکلم با ادای گفته در ذهن دارد نیز بستگی دارد. لذا بافت کلام، یعنی مجموعه‌ای از واژه‌های دیگر مورد استفاده در همان جمله یا عبارت، تأثیر قوی بر آنچه ما از معنای واژه تصور می‌کنیم، بر جا می‌گذارد.

عامل غیر لغوی نیز شامل «عامل روانی»، «عامل ذهنی» و «عامل اجتماعی» است. در این تقسیم بندی عامل روانی به مطالعه و بررسی رفتار فرد و عواملی که بر آن تأثیر می‌گذارد، می‌پردازد. توجه علم روان‌شناختی در وهله اول مطالعه رفتار فرد در جایگاه‌های مختلف مانند تعبیر لفظی و دلالت‌های مفهومی حاصل از آن تعبیر است و در وهله بعدی مطالعه عواملی که به فعالیت فرد منجر می‌شود. اما تعبیر موجود در متن از گذر کارها یا پاسخ‌هایی تحت تأثیر عوامل خارجی و نیز حالات روحی است. لذا بیان و از جمله آن ساخت جمله‌ها در متن به شکل نامحسوسی با عوامل روان‌شناختی مرتبط‌اند. عبدالقاهر بر این امر اشاره می‌کند و می‌گوید: «الْعِلْمُ بِمَوَاقِعِ الْمَعْنَى فِي النَّفْسِ، عِلْمٌ بِمَوَاقِعِ الْأَلْفَاظِ الدَّلَالَةُ عَلَيْهَا فِي النَّطْقِ» (الجرجانی، ۱۹۸۱: ۵۴) به تعبیر دیگر اسلوبی که متکلم آن از به عنوان مخزن زبانی استفاده می‌کند، ارتباط وثیقی با عوامل روحی دارد.

عامل ذهنی، یکی از عوامل فرامتنی مؤثر در تولید مفهوم به شمار می‌آید و زمانی برای پژوهشگر قابل درک و فهم است که علاوه بر کل متن، شخصیت و ذهنیت پدیدآورنده کلام مورد تفحص قرار گیرد. این عامل در حقیقت به کشف ردپای ذهنیات گوینده کلام در لابلای جملات می‌پردازد، لذا واژه‌های بکار رفته و نوع چینش جملات است که هدف مستتر در ورای ظاهر کلام را به نمایش می‌گذارد. (محسنی، ۱۳۹۳: ۱۰۲-۱۰۵) معیار برخاسته از این عامل، «القصیدیه» یا همان هدفمندی نامیده شده است.

دیگر عامل فرامتنی عامل اجتماعی است. از آنجایی که زبان مستلزم وجود یک جامعه است، نمی‌توان طبیعت اجتماعی زبان را نادیده گرفت. یعنی هیچ متن و عبارتی یافت نمی‌شود که در

تعامل با مباحث اجتماعی نباشد، لذا زبان یک پدیده اجتماعی است نه فردی (فهمی الحجازی، بی‌تا: ۱۲). ارتباط عمیق میان زبان و اجتماع به پیدایش نظام جدیدی از پژوهش‌ها به نام زبان-شناسی اجتماعی (Sociolinguistics) منجر شده است.

۱- انسجام

اولین معیار از عامل لغوی انسجام که دکتر تمام حسان آن را «السبک» نامیده است، مؤلفه-های روساخت متن را به یکدیگر پیوند می‌دهد. (حسان، ۱۴۲۸: ۳۶۵) بلاغت و نحو قدیم عربی انسجام را بیشتر از سایر عناصر شناخته و عمده قواعد و اصول این دو علم عربی را چارچوب این معیار تعریف و تحدید کرده‌اند. ارتباط دستوری میان اجزای جمله و وابستگی آنها به یکدیگر بر اساس قواعد نحوی، اساس و شاکله معیار انسجام است. بدان معنا که روابط پیوستگی در درون جمله اغلب همپوشی کاملی با روابط ساختار سازه‌ای بر اساس تعارف علم نحو دارند. (البرزی، ۱۳۸۶: ۱۵۲) بر همین اساس است که تعبیر و تأویل عناصر زبانی در یک متن یا گفت‌وگو بدون توسل جستن به دیگری، برای مخاطب و خواننده عملاً قابل درک نیست. (هالیدی و حسن، ۱۹۷۶: ۴) هالیدی و حسن در تشریح رویکرد خود انسجام را به دو دسته انسجام دستوری و انسجام واژگانی تقسیم می‌کند. انسجام دستوری شامل ارجاع، جایگزینی، حذف، عوامل ربطی و انسجام واژگانی شامل تکرار، ترادف، تضاد معنایی، شمول معنایی و باهم‌آیی است. این معیار تنها معیاری است که هالیدی و حسن آن را، به عنوان عامل متنوارگی یک متن، مورد تحلیل و بررسی قرار دادند. (هالیدی و حسن، ۱۹۷۶: ۴)

استفاده قرآن کریم از عوامل ایجاد انسجام، دلالت‌هایی فراتر از کارکرد صرفاً انسجامی در روساخت متن دارد. توضیح اینکه بررسی نحوه استفاده از هر یک از عوامل فوق‌الذکر و مقام ورود آنها در متن، معلومات بدیعی به مخاطب القاء می‌کنند که شاید در نگاه اول قابل کشف نباشد. مثال‌های زیر در همین عرصه است:

مثال ۱) بدیعی است که کلمات «هذا» و «هذه» برای اشاره به نزدیک و «ذلک» و «تلك» برای اشاره به دور استفاده می‌شود. وجود اسم اشاره‌ای که بجای مشارالیه در جمله قرار می-

گیرد، موجب ارتباط یا همان انسجام میان اجزای پیشین و پسین متن می‌شود. لکن در مثال زیر اسم‌های اشاره فراتر از وظیفه تحقق انسجام دلالت جدیدی را در اختیار ما قرار می‌دهند. برای مخاطب آیه زیر، این سؤال مطرح است که چرا خداوند متعال، بار شتران فرزندان یوسف را - که در کنار ایشان و یعقوب ^(علیه السلام) بود - یک بار با اسم اشاره به نزدیک «هذه» و بار دیگر با اسم اشاره به دور «ذلک» بیان کرده است:

«وَلَمَّا فَتَحُوا مَتَاعَهُمْ وَجَدُوا بِضَاعَتَهُمْ رُدَّتْ إِلَيْهِمْ قَالُوا يَا أَبَانَا مَا نَبْغِي هَذِهِ بِضَاعَتُنَا رُدَّتْ إِلَيْنَا وَنَمِيرُ أَهْلَنَا وَنَحْفَظُ أَخَانَا وَنَزِدَادُ كَيْلٍ بَعِيرٍ ذَلِكِ كَيْلٌ يَسِيرٌ» (یوسف: ۶۵)

(و هنگامی که متاع خود را گشودند، دیدند سرمایه‌شان به خودشان بازگردانده شده! گفتند: «پدرجان! دیگر چه می‌خواهیم؟! این کالای ماست که به ما باز پس گردانده شده است! ما برای خانواده خویش آذوقه می‌آوریم و از برادرمان مراقبت می‌کنیم و یک بار شتر، بیشتر دریافت می‌کنیم! آن باری که آورده ایم، اندک و ناچیز است).

عدم درک صحیح مترجمان از کارکرد روانی اسم اشاره دور و نزدیک، موجب شده است که عمدتاً «ذلک» را برای بُعد مکانی بگیرند که اشاره به بار شتری دارد که عزیز مصر قرار است بخاطر بنیامین بر سهم ایشان اضافه کند! این تفسیر نادرست احتمالاً ریشه در ناتوانی مترجمان از درک اعجاز واژه‌گزینی قرآنی و چرایی التفات از نزدیک به دور باشد!

در این آیه آوردن اسم اشاره و مشارالیه موجب انسجام شده است؛ اما اعجاز واژگانی قرآن در انتخاب دو اسم اشاره متفاوت برای مشارالیه‌هایی در فاصله واحد است. پسران یعقوب ^(علیه السلام) با اسم اشاره «هذه» به «بضاعتی» اشاره کردند که یوسف ^(علیه السلام) آن را بدان‌ها بازگردانده بود. آن‌ها با استفاده از این اسم اشاره سعی داشتند زیادت‌داری را که برای گرفتن گندم به مصر برده بودند، نشان دهند. لکن با به‌کار بردن اسم اشاره «ذلک» برای ۱۰ بار شتر که در کنار همان «بضاعت» قرار داشت، کوشیدند کم و ناچیز بودن آن بار را نشان دهند که کفاف زندگی - شان را نمی‌دهد تا بدین وسیله پدر را راضی کنند که بنیامین را نیز، طبق خواسته عزیز مصر، با آن‌ها به مصر بفرستد.

مثال ۲) در آیه «وَلِيَحْمِلَنَّ أَثْقَالَهُمْ وَاتَّقَالًا مَعَ أَثْقَالِهِمْ وَ لَيْسَتُنَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَمَّا كَانُوا يَفْتَرُونَ.» (عنکبوت: ۱۳)

(و مسلماً بارهای [گناهان] خود را با بارهای دیگری [از گناهان کسانی که گمراهشان کردند] همراه با بارهای خود حمل خواهند کرد، و روز قیامت از آنچه [به خدا و پیامبر و قرآن] افترا می‌بستند، حتماً بازپرسی خواهند شد.)

معیار تکرار یکی از عوامل انسجام‌بخش در کلام است که درباره واژه «أثقال» اتفاق افتاده است. زمخشری در تفسیر خویش درباره تکرار می‌نویسد: «تَكْرِيرُ اللَّفْظِ الْوَاحِدِ فِي الْكَلَامِ الْوَاحِدِ حَقِيقٌ بِالْاجْتِنَابِ فِي الْبَلَاغَةِ إِلَّا إِذَا وَقَعَ ذَلِكَ لِأَجْلِ غَرَضٍ يَتَّحِيهِ الْمُتَكَلِّمُ مِنْ تَفْخِيمِ أَوْ تَهْوِيلِ» (در نگاه علم بلاغت شایسته است از تکرار اجتناب گردد مگر اینکه مقصود از آن تعظیم یک امر یا ترساندن از آن داشته باشد). (زمخشری، ۱۴۰۷، ج ۳: ۴۴۶)

با توجه به نکته فوق، خواننده به دنبال کشف چرایی تکرار در آیه فوق است و آنچه که توجه او را به خود جلب می‌کند، این است که این تکرار برای بیان میزان گناه و مجازات دعوت کنندگان به کفر و بت‌پرستی است، لذا تأکید سه باره بر واژه «أثقال»، موجب می‌شود تا خواننده با تکرار کلمه «أثقال» شدت سنگینی بار گناه را بیشتر احساس کند.

مثال ۳) همچنین در آیات «وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ خَشْيَةَ إِمْلَاقٍ نَحْنُ نَرْزُقُهُمْ وَإِيَّاكُمْ إِنْ قَتَلْتُمْ كَانَتْ خَطَاً كَبِيراً.» (اسرا: ۳۱)

(فرزندانتان را از بیم تنگدستی نکشید ما به آنان روزی می‌دهیم، یقیناً کشتن آنان گناهی بزرگ است.)

«قُلْ تَعَالَوْا أَتْلُ مَا حَرَّمَ رَبِّيَ عَلَيْهِمْ أَلَّا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئاً وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَاناً وَ لَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ مِنْ إِمْلَاقٍ نَحْنُ نَرْزُقُكُمْ وَإِيَّاهُمْ وَ ...» (أنعام: ۱۵۱)

(بگو: بیاید تا آنچه را پروردگارتان بر شما حرام کرده بخوانم: اینکه چیزی را شریک او قرار مدهید، و به پدر و مادر نیکی کنید، و فرزندانتان را از تنگدستی نکشید، ما شما و آنان را روزی می‌دهیم...)

با ذکر و حذف واژه «خشیه» مفهومی فراتر از معنای ظاهری را در این آیات بیان کرده است. در آیه ۳۱ سوره اسرا خداوند تعالی به مردمانی که بخاطر ترس از فقر - نه گرفتاری در آن - درصدد کشتن فرزندان‌شان هستند، می‌گوید: «نَحْنُ نَرْزُقُهُمْ وَإِيَّاكُمْ». یعنی هم فرزندان دلبندتان - که به فکر تأمین روزی‌شان هستید - و هم خود شما را روزی می‌دهیم. لذا ذکر «خشیه» نشان می‌دهد که هنوز فقر اتفاق نیفتاده است و فرد هنوز تنگدستی و گرسنگی طاقت فرسایی را تحمل نکرده است بلکه فقط از آن می‌ترسد. اما در آیه ۱۵۱ سوره أنعام، خداوند تبارک و تعالی می‌فرماید: «نَحْنُ نَرْزُقُكُمْ وَإِيَّاهُمْ». در این آیه ترسی وجود ندارد، بلکه آن‌ها در فقر و تنگدستی گرفتار شده و سخت در مانده‌اند بگونه‌ای که به اصطلاح کارد به استخوان - شان رسیده است، در چنین شرایطی فرد ابتدا به فکر تأمین خود است. لذا خداوند با در نظر گرفتن این شرایط و حالت روحی افرادی که بدان دچار گشته‌اند ابتدا خود افراد و سپس فرزندان‌شان را ذکر نموده است. یعنی زمانی که فرد خود در فقر گرفتار شده ابتدا تأمین روزی خود وی را وعده داده و سپس فرزندان‌ش را، اما زمانی که فرد نگران تأمین روزی فرزندان‌ش است، ابتدا تأمین روزی فرزندان‌ش را وعده می‌دهد.

۲- پیوستگی

دومین معیار از عامل لغوی پیوستگی است که در عربی «التعلیق» نام دارد و به جنبه‌های معناشناسی شناخت متون می‌پردازد. بنابراین با روابط کاملاً محتوایی مواجه هستیم و انسجام متون، بر پایه پیوستگی مفهومی از فضای متون شکل می‌گیرد. از نظر دی‌بوگراند به ارتباط متقابلی که بین اجزای متن وجود دارد و زیربنای متن را تشکیل می‌دهد، پیوستگی می‌گویند. این عامل بیش از هر چیزی بیانگر این امر است که معنا به خودی خود در صورت‌های زبانی نهفته نیست، بلکه حاصل ارتباط متقابلی است که بین اطلاعات ارائه شده در متن و اطلاعات عمومی خواننده یا شنونده وجود دارد. (دی‌بوگراند و درس‌لر، ۱۹۸۱: ۹-۱۱)

روش تحلیلی وی در زمینه انسجام متن، بدین صورت است که عناصر صرفاً به جهت ویژگی‌های دستوری و شکلی کنار هم قرار نمی‌گیرند، بلکه به لحاظ محتوایی نیز ترکیب آن‌ها

دارای ارزش خاصی است تحلیل انسجام به خواننده کمک می‌کند تا بتواند ارتباط محتوایی بین عناصر متن را باز شناسی نماید. (لاینز، ۱۳۸۳: ۶۰) با وارد کردن متن جدید در مدل فضایی تحلیل انسجام متن، می‌توان به روابطی جدید در ساختار معنایی عناصر متن دست یافت.

متن منسجم، متنی است که قابلیت برداشت داشته باشد و قابلیت برداشت، نیازمند پیوستگی متن است. بدین ترتیب عناصر اصلی به همراه ساختاری که حول خود در ارتباط با سایر عناصر تشکیل می‌دهند، می‌توانند مجموعه‌ای پیوسته و منسجم باشند که در آن‌ها تک‌تک عناصر واجد ارزش و معنای خود است و در یک ساختار نظام‌مند با سایر عناصر تشکیل مجموعه‌ای ساختارمند می‌دهد. در جای جای متن بی‌نظیر قرآن این عامل نیز مشاهده می‌شود.

معیار پیوستگی در دو گروه کلی تعریف شده است که میان جملات یا ارتباط غایتی وجود دارد یا زمانی. ارتباط غایتی در واقع تأثیر یک موضع یا اتفاق در یک موضع یا اتفاق دیگر است که می‌تواند رابطه علت و معلول، سبب و مسبب یا یک کار و هدف از آن باشد. و رابطه زمانی در واقع ترتیب اتفاقات در گذر زمان است. (حسان، ۱۴۲۸: ۳۷۰)

واژه‌گزینی قرآن کریم در تحقق پیوستگی میان جملات نیز ویژگی‌های منحصر بفرد خود را دارد، که به عنوان نمونه می‌توان به کارکرد ذیل آیات در تحقق پیوستگی میان جملات آن اشاره کرد. نمونه‌ای از این کارکرد را در آیه زیر بررسی می‌کنیم:

مثال ۱) «عَسَىٰ رَبُّكُمْ أَنْ يَرْحَمَكُمُ وَإِنْ عُدتُمْ عُدتُمْ وَجَعَلْنَا جَهَنَّمَ لِلْكَافِرِينَ حَصِيرًا.» (اسرا: ۸)

(امید است که پروردگارتان به شما رحم کند و اگر به طغیان و فساد برگردید، ما هم بازگردیم، و دوزخ را برای کافران، زندانی تنگ قرار دادیم).

بخش آخر آیه شریفه رابطه علت و معلولی با مطالب پیش از خود دارد؛ خداوند در این آیه خطاب به قوم یهود می‌فرماید، اگر بار دیگر برای جنگ با خدا وارد میدان شوید، ما هم باز می‌گردیم، و جهنم را برای کافران حصار تنگی قرار دادیم! در بخش نخستین خداوند شرطی را با حرف «إِنْ» بیان می‌فرماید که هم تحقق و هم عدم تحقق آن امکان‌پذیر است. اگر قوم یهود دومرتبه هوای طغیان کنند خداوند دومرتبه ایشان را توسط بندگان «أولی باس شدید» مجازات

خواهد کرد! مطلبی که آیه در پایان به آن اشاره می‌کند، اینست که: «جهنم را برای کافران حصارى تنگ قرار دادیم». با قرائت این بخش آیه خواننده بی‌آنکه اشاره‌ای مستقیم به تحقق یا عدم تحقق این شرط در آیه، و نیز عاقبت این طغیان را مشاهده کند، پی می‌برد قوم مورد خطاب خداوند متعال، بار دیگر به جنگ با خدا برمی‌گردند، و سرنوشت ایشان، به عنوان کافر، ورود به جهنم است. این رابطه علت و معلولی در فضایی فراتر از عوامل لغوی و ظاهری موجب پیوستگی میان اجزای کلام می‌شود.

مثال ۲) مثال زیر نوع دوم از پیوستگی میان جملات را که بر اساس معیار زمان تعریف می‌شود، به تصویر کشیده است. با این توضیح که جمله تالی در یک خط طولی از زمان نسبت به جمله پیش از خود قرار گیرد. (حسان، ۱۴۲۸: ۳۷۱)

«قَالَ يَا قَوْمِ إِنِّي لَكُمْ نَذِيرٌ مُّبِينٌ» (۲)

أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاتَّقُوهُ وَأَطِيعُوا (۳)

يَغْفِرْ لَكُمْ مَنْ ذُنُوبِكُمْ وَيُؤَخِّرْكُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى إِنَّ أَجَلَ اللَّهِ إِذَا جَاءَ لَا يُؤَخَّرُ لَوْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (۴) [...]

قَالَ رَبِّ إِنِّي دَعَوْتُ قَوْمِي لَيْلًا وَنَهَارًا (۵)

فَلَمْ يَزِدْهُمْ دُعَائِي إِلَّا فِرَارًا (۶) «(نوح: ۲-۶)

گفت: ای قوم من! همانا من شما را بیم‌دهنده‌ای آشکارم/ که خدا را بپرستید و از او پروا کنید و از من اطاعت نمایید/ تا خدا گناهانتان را بپامزد و شما را تا زمانی معین مهلت دهد. اگر آگاهی داشته باشید بی‌تردید هنگامی که اجل خدایی فرا رسد، تأخیر نخواهد داشت [...] گفت: پروردگارا! همانا قوم خود را شب و روز دعوت کردم، ولی دعوت من جز بر فرارشان نیفزود.

در آیات نخستین تصویری از موعظه نوح (علیه السلام) خطاب به قومش مشاهده می‌گردد.

نتیجه این دعوت می‌تواند پذیرش یا عدم پذیرش آن توسط قوم باشد که در فاصله میان آیه ۳ و ۴ اشاره‌ای به این نتیجه نشده است. ولی آنگاه که مخاطب در آیه ۵ شکایت حضرت نوح (علیه)

السلام) به آستان پروردگار را می‌خواند، به دو مطلب پی می‌برد: نخست اینکه این شکایت و عرض حال پس از گذر زمانی نسبتاً طولانی نسبت به آیه ۲ و ۳ بیان شده است، دوم اینکه سال‌ها تبلیغ شبانه‌روزی نبی خدا نتیجه‌ای جز سرکشی قوم و رویگردانی از ایشان نداشته است. لذا معیار زمان است که به پیوستگی میان جملات آیات «۲ و ۳ و ۴» با آیات «۵ و ۶» شده است.

۳- موقعیت

این عامل به ارتباط میان متن و اوضاع بافتی و محیطی وقوع آن، می‌پردازد و معنا و کاربرد متن با موقعیت کاربرد آن تعیین می‌گردد. (دی‌بوگراند و درس‌لر، ۱۹۸۱: ۱۳) عامل موقعیت یا همان «الموقف» که بر جنبه روانی می‌پردازد، شامل عواملی چون زمان، مکان، فرهنگ و اجتماع و... است که متن را برای یک موقعیت ارتباطی جدید آماده می‌سازد. لذا توجه به بافت موقعیتی یک متن یا آنچه که بافت برون زبانی نامیده می‌شود در درک متن و تشخیص هدف تولید آن اهمیت بسزایی دارد. (دی‌بوگراند و درس‌لر، ۱۹۸۱: ۱۳)

(مثال ۱)

«قَالَ الَّذِينَ حَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ:

رَبَّنَا هَؤُلَاءِ الَّذِينَ أَغْوَيْنَا!

أُغْوَيْنَهُمْ كَمَا غَوَيْنَا!

تَبَرَّأْنَا إِلَيْكَ!

مَا كَانُوا إِلَّا نَا يَعْبُدُونَ!» (قصص: ۶۳)

(کسانی که عذاب بر آنان حتمی و لازم شده می‌گویند: پروردگارا! اینانند که گمراهشان کردیم، همانگونه که گمراه شدیم آنان را نیز گمراه کردیم به سوی تو بی‌زاری می‌جوئیم ما را نمی‌پرستیدند.) در این آیه، خداوند عزیز و جبار، در جهنم از مشرکان درباره شریکانی که برای خداوند متعال قرار داده بودند، سؤال می‌کند و آن‌ها به سبب حالت روانی خویش و تحت تأثیر موقعیتی که در آن گرفتارند، دچار ترس و اضطراب می‌شوند. همین عامل روانی موجب می-

شود تا پاسخ‌هایی کوتاه و بریده از هم بدهند و جملات فاقد عناصر وصل همچون واو عطف باشند. پژوهش‌های علم روانشناسی همین مطلب را به اثبات رسانده و معتقد است که افراد هنگامی که در موقعیت ترس و اضطراب، اصطلاحاً به تته‌پته افتاده و جملاتی کوتاه و نصفه می‌دهند. (برک، ۱۳۹۳: ۴۳۳)

زمانی نکته فوق بیشتر روشن می‌شود که عبارتی دیگر از اهل جهنم را بخوانیم که در حالت روانی متفاوت از حالت قبل - به تبع موقعیت مختلف از قبل - قرار گرفته‌اند:

«فِي جَنّاتٍ يَتَسَاءَلُونَ عَنِ الْمُجْرِمِينَ:

مَا سَلَكَكُمْ فِي سَقَرٍ؟

قَالُوا لَمْ نَكُ مِنَ الْمُصَلِّينَ

وَلَمْ نَكُ نُطْعِمُ الْمِسْكِينَ

وَكُنَّا نَخَوضُ مَعَ الْخَائِضِينَ

وَكُنَّا نَكْذِبُ يَوْمَ الدِّينِ.» (المدثر: ۴۰-۴۶)

(آنان در باغهای بهشت متنعمند و سؤال می‌کنند از احوال دوزخیان گنهکار که شما را چه عملی به عذاب دوزخ در افکند؟ آنان جواب دهند که ما از نمازگزاران نبودیم و به مستمند طعام نمی‌دادیم و ما با اهل باطل همنشین و همصدا بودیم و ما روز جزا را تکذیب می‌کردیم.) با توجه به آنچه درباره آیه ۶۳ سوره مبارکه قصص بیان شد، روشن می‌گردد پاسخ اهل جهنم به پرسش بهشتیان در مورد علت ورود ایشان به جهنم در آیات فوق در فضای روحی و روانی بهتری داده شده است و چون در این موقعیت ترس و اضطرابی نسبت به پرسشگران وجود ندارد، پاسخ‌های ارائه شده در مورد کارهای مختلف گنهکاران دارای پیوستگی بوده و به وسیله «واو» به یکدیگر متصل شده است.

مثال (۲) «قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ

الدُّنُوبَ جَمِيعاً إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ.» (الزمر: ۵۳)

(بگو: ای بندگان من که [با ارتکاب گناه] بر خود تجاوز کار بوده‌اید! از رحمت خدا نومید نشوید، یقیناً خدا همه گناهان را می‌آمرزد زیرا او بسیار آمرزنده و مهربان است.)

در این آیه که فضای روانی حاکم بر آن فضایی مملوء از رحمت الهی است [با به کارگیری لفظ «عبادی» نسبت به بندگان مُسرف]. خداوند متعال ابتدا با فعل «أَسْرَفُوا» در صیغه غائب با مخاطبان خویش صحبت کرده است. هدف از آوردن فعل در این صیغه، قرار دادن آن‌ها در فضایی دورتر از عمل «اسراف بر نفس» است، گویی که اسراف‌کنندگان افرادی غیر از این مخاطبانند و آن‌ها این کار را انجام نداده و از دور شاهد یا شنونده کار ناشایست افراد دیگری هستند، تا بدین وسیله از اسراف‌ی که در حق خود کرده‌اند، کمتر شرمند شوند و در پیشگاه الهی دچار خجالت و سرخوردگی نشوند. یعنی به جای فعل «أَسْرَفْتُمْ» از فعل «أَسْرَفُوا» استفاده کرده است. نکته قابل توجه دیگر رحمت واسعه الهی است. این رحمت به قدری وسیع و گسترده است که خداوند تعالی نمی‌خواهد اهل گناهی که بخشیده می‌شوند، دچار شرمندگی شوند، لذا ابتدا با فعلی در صیغه غائب و سپس دوباره با به‌کارگیری فعل «لَا تَقْنَطُوا»، که آن‌ها را از ناامیدی نهدی می‌کند، مجدداً عبارت را به صورت مخاطب می‌آورد. یعنی بر اساس مقام سخن، همه عناصر در جهت تقویت رحمت خدا و ایجاد امید و رفع شرمندگی اهل گناه به خدمت گرفته شده‌اند. (طبل، ۱۹۸۸: ص ۱۰۴)

۴- بینامتنیت

هیچ متنی به تنهایی بروز نمی‌کند، بلکه در بافت سایر متون قرار دارد. (البرزی، ۱۳۸۶: ۱۸۷) از این رو متنی را می‌توان واجد شرایط متن بودن دانست که به لحاظ صوری و معنایی به متن دیگر مربوط شود. (صفوی، ۱۳۸۲: ۱۹۶) این عامل که در ذیل عامل روانی مورد مطالعه قرار می‌گیرد به زمینه‌هایی مربوط می‌شود که در آن متن با دانش و اطلاعات قبلی دریافت‌کننده از متون وابسته است و دریافت‌کننده با کمک اطلاعاتی که از متن‌های قبلی دارد مفهوم و مقصود متن فعلی را دریافت می‌نماید. (دی بوگراند و درس‌لر، ۱۹۸۱: ۱۴) به عبارت دیگر، هرگاه بخشی از یک متن در متن دیگری حضور داشته باشد، رابطه میان این دو رابطه بینامتنی

محسوب می‌شود. (نامور مطلق، ۱۳۸۶: ۹۰) رابطه بینامتنیت یا «التناص» موجود در دو عبارت، می‌تواند درون متنی یا برون متنی باشد.

مثال (۱) تناص درون متنی در قرآن کریم: «قَالَ رَبُّ أَحْكُم بِالْحَقِّ وَ رَبُّنَا الرَّحْمَنُ الْمُسْتَعَانُ عَلَىٰ مَا تَصِفُونَ.» (الأنبياء: ۱۱۲) (گفت پروردگارا! به حق داوری کن و پروردگار رحمان ما خود یاری دهنده است درباره آنچه شما می‌گویید!)

در آیه فوق واژه «الرحمن» بر خلاف نظر برخی مفسران نعت برای ربّ نیست و دلالت بر اسم خاص خداوند متعال دارد. چرا که استفاده از صفت مملو از رحمت و بخشش خداوند هیچگونه تناسبی با مقام تهدید مشرکان ندارد! همچنین این سؤال مطرح است که حضور «واو» در ابتدای جمله آخر چه دلالتی دارد و اصلاً معطوف علیه این جمله کدام است؟

پاسخ هر دو سؤال فوق در رابطه درون متنی قرآن کریم ولی خارج از چارچوب سوره مبارکه انبیاء نهفته است! نکته قابل توجه این است که آیه مزبور در پاسخ به بی‌احترامی مشرکان نسبت به خدای «رحمان» آمده است: ابن عاشور شاید دقیق‌ترین تفسیر را از میان تمامی مفسران در این باره ارائه کرده است: «وَالرَّحْمَانُ عَطْفٌ بَيَانٌ مِنْ "رَبُّنَا" لِأَنَّ الْمُرَادَ بِهِ هُنَا الْأِسْمُ لَا الْوَصْفُ تَوَزَّكَأً عَلَى الْمُشْرِكِينَ، لِأَنَّهُمْ أَنْكَرُوا اسْمَ «الرَّحْمَنِ»: وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ اسْجُدُوا لِلرَّحْمَنِ قَالُوا وَمَا الرَّحْمَنُ أَنَسْجُدُ لِمَا تَأْمُرُنَا وَ زَادَهُمْ نُفُورًا [الفرقان: ۶۰]» (ابن عاشور، ۱۴۲۰، ج ۱۷: ۱۲۹). لذا حرف «واو» نقش ارزشمندی در ایجاد اتصال میان جسارت اهل عناد نسبت به خداوند رحمان و واگذاری داوری به همان خداوند رحمان از سوی پیامبر خدا بر عهده دارد! لذا بخش اول سؤال یعنی چرایی ترجیح اسم «الرحمن» بر سایر اسماء خداوند متعال نیز روشن می‌گردد: مشرکان در جواب دعوت پیامبر خدا به سجده در برابر خدای رحمان، می‌گویند: رحمان چیست؟! و پیامبر خدا در پاسخ به این بی‌حرمتی و تحمل تلخی و ناگواری این بی‌حرمتی می‌فرماید: خود همان رحمان درباره این سخن شما مرا یاری خواهد کرد! عدم توجه مترجمان به این معیار تأثیرگذار یعنی بینامتنیت در واژه‌گزینی و جمله‌بندی آیات الهی موجب شده است تا در فهم مقصود آیه به خطا رفته و در مضامین مشابه به مورد زیر، ترجمه خود را ارائه کنند:

(پیامبر گفت: پروردگارا! [میان ما و مشرکان] به حق داوری کن و پروردگار ما مهربان است و [مؤمنان] بر خلاف واقعیتی که وصف می‌کنید، از او یاری می‌خواهند.) (انصاریان)

(گفت: ای پروردگار من، به حق داوری کن. و پروردگار ما بخشاینده است و به رغم آنچه می‌گویند همه از او یاری می‌جویند.) (آیتی)

(بگویی: پروردگارا حکم کن بحق! و پروردگار ما رحمتش عمومی است و کسی است که همه از او یاری مطلبند.) (روشن)

مثال ۲) تناص برون متنی در قرآن کریم: «ذُقْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْكَرِيمُ.» (الدخان: ۴۴)

(بچش که تو همان ارجمند و بزرگواری!)

خداوند متعال در این آیه صفت «عزیز» و «کریم» را به ابوجهل خاطئ و گنهکار نسبت داده است، امری که بدون توجه به رابطه بینامتنی آن با فضای خارج از قرآن کریم، عجیب نموده و قابل فهم نیست. توضیح اینکه این سخن به عنوان ریشخند به ابوجهل گفته شده است. وی همواره در برابر قوم خود اظهار عزت و کرامت کرده و می‌گفت: «مَا بَيْنَ جَبَلَيْهَا رَجُلٌ أَعَزَّ وَلَا أَكْرَمَ مِنِّي» (طبرسی، ۱۳۷۷، ج ۴: ۸۹). خداوند متعال با بیان این جمله کوتاه، برای به استهزاء گرفتن گمان واهی وی در عزیز و کریم بودن، همان واژه‌های بکار رفته در سخن ابوجهل را در مقام تعذیب وی به کار می‌بندد! (قمی، ۱۳۶۸، ج ۱۲: ۱۳۸)

۵- هدفمندی

منظور این معیار دیدگاه و نگرش ارائه‌دهنده متن است، یعنی مجموعه‌ای از رویدادها متنی منسجم و پیوسته را تشکیل می‌دهند تا راه‌گشای تولیدکننده متن در تحقق اهداف او باشد و دانشی را در مسیر هدفی معین و برنامه‌ریزی شده ارائه دهند. (دی بوگراند، ۱۹۸۱: ۱۱ و ۱۲)

لذا عامل هدفمندی در متن‌وارگی نشانگر تمام ابزاری است که تولیدکننده متن به کار می‌گیرد تا هدف خود را در متن دنبال کرده و تحقق بخشد و تنها معیاری است که از بعد محتوایی با ذهنیت‌گوینده در ارتباط است.

در ارتباط با این معیار می‌توان آیات زیر را به عنوان نمونه آورد:

مثال ۱) «قَالَ إِنِّي لَيَحْزُنُنِي أَنْ تَذْهَبُوا بِهِ وَ أَخَافُ أَنْ يَأْكُلَهُ الذَّنْبُ» (یوسف: ۱۳)

(گفت من از اینکه او را ببرید غمگین می‌شوم و می‌ترسم گرگ او را بخورد!)

شاهد مثال در استفاده از ماده «أَكَلَ» در آیه شریفه است. چنانچه مقصود حضرت یعقوب^(علیه السلام) کشته شدن توسط یک حیوان وحشی بود، می‌توانست از سایر ریشه‌های فعلی مرتبط با معنای «دریدن» همانند «مَزَقَ» یا «إِصْطَادَ» یا «جَرَحَ» و یا «إِفْتَرَسَ» استفاده کند. فرق اصلی بین افعال اخیر و فعل «يَأْكُلُ» در نتیجه آنهاست؛ بررسی دلالت ماده «أَكَلَ» در آیه دیگر از سوره یوسف بر اساس تفاسیر می‌تواند، کمک خوبی برای فهم مقصود ذهنی حضرت یعقوب^(علیه السلام) از بکار بردن این فعل باشد: «وَقَالَ الْمَلِكُ إِنِّي أُرَى سَبْعَ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ يَأْكُلُهُنَّ سَبْعٌ عِجَافٌ..» (یوسف: ۴۳) در ذیل آیه فوق اینگونه آمده است:

«وَقَالَ الْمَلِكُ إِنِّي أُرَى عِجَافٌ هَزَلِي، فَإِنْتَلَعَ الْعِجَافُ السِّمَانَ، فَدَخَلْنَ فِي بُطُونِهِنَّ، فَلَمْ يَرِ مِنْهُنَّ شَيْءٌ» (سمرقندی، ۱۹۹۳، ج ۲: ۱۹۴). (و پادشاه گفت: من می‌بینم یعنی: در خواب. هفت گاو چاقی را دیدم که از رود مصر خارج شدند، و بعد از آن‌ها هفت گاو لاغر بیرون آمدند. گاوهای لاغر چاق‌ها را بلعیدند، بطوریکه گاوهای چاق به طور کامل داخل شکم گاوهای لاغر شدند و چیزی از آن‌ها باقی نماند.) لذا «أَكَلَ» صرفاً بمعنای خوردن بخشی از بدن گاوهای فربه نبوده است! زمخشری همین معنا را با واژه «بلعیدن» بیان کرده است: «فَأِنْتَلَعَتْ الْعِجَافُ السِّمَانَ» (الزمخشری، ۱۴۰۷، ج ۲: ۴۷۳). (گاو لاغر چاق را بلعید). مشابه همین معنا درباره «أَكَلَ» در تمامی تفاسیر ادبی قدیم و معاصر مشاهده می‌شود و تقریباً اجماع بر این است که «أَكَلَ» به معنای بلعیدن و فروبردنی است که چیزی از آن باقی نماند که برای نمونه می‌توان به تفاسیر (ثعالبی، ۱۴۱۸، ج ۳: ۳۲۹)، (ابن کثیر، ۱۴۱۹، ج ۴: ۳۳۶)، (کاشانی، ۱۳۷۳، ج ۲: ۳۸۷)، (محلّی و سیوطی، ۱۴۱۶، ج ۱: ۲۴۳) و.... اشاره کرد.

با توجه به توضیحات فوق لذا می‌توان استدلال کرد که یعقوب (علیه السلام) در اصل نگران دریده شدن فرزندش توسط یک حیوان وحشی مانند گرگ نبود! بلکه نگرانی اصلی وی معدوم شدن فرزندش به دست برادران حسود بود، بطوری که اثری از وی باقی نماند.

مثال ۲) «فی جیدها حَبْلٌ مِنْ مَسَدٍ» (مسد: ۵)

(بر گردنش طنابی تابیده از لیف خرماسست.)

در این مثال نکته تأمل برانگیز برای اهل پژوهش، استفاده از ماده «جید» برای توصیف گردن پیرزن فرتوت و منفور ابولهب است. توجه به معنای معجمی و نیز کاربرد واژه «جید» در شعر جاهلی می‌تواند کمک شایانی برای کشف دلالت آن در سوره فوق باشد:

در ذیل ماده جید چنین آمده است: «العُنُقُ، وَ قِيلَ: مُقَلَّدَةٌ، وَ قِيلَ: مُقَدَّمَةٌ، وَ قَدْ غَلَبَ عَلَيَّ عُنُقُ الْمَرْأَةِ... إِمْرَأَةٌ جَيْدَاءُ إِذَا كَانَتْ طَوِيلَةَ الْعُنُقِ، حَسَنَةً لَا يُنْعَتُ بِهِ الرَّجُلُ» (ابن منظور، ۱۴۱۴، ج ۳: ۱۳۹). إِمْرَأَةٌ الْقَيْسِ فِي بَعْضِ الْبُحْشِيِّ مِنْ تَوْصِيفِ زَيْبَاءِ هِيَ مَحْبُوبَةٌ خَوِيشِ مِي كَوَيْدِ:

«وَ جَيْدٍ كَجَيْدِ الرَّيْمِ لَيْسَ بِفَاحِشٍ إِذَا هِيَ نَصَّتَهُ وَلَا بِمُعْطَلٍ»

(الزَّوْزَنِيُّ، ۱۹۹۲: ۲۶)

(آنگاه که گردنش را بالا بیاورد، همانند گردن آهو زیبا و بی‌نقص می‌نماید ولی برخلاف آهو، گردن او خالی از زیورآلات نیست.)

لذا انتخاب واژه جید بجای کلمات مترادف آن یعنی «عنق» و «رقبه»، نشان از هدفمندی آیه شریفه در تشدید تخریب جایگاه اجتماعی ابولهب و همسرش «أم جمیل» دارد. واژه «جید» نشان از استعاره مکنیه تهکمیه‌ای دارد که پیرزنی بدسینما را به آهوئی تشبیه کرده و با حذف «مستعارله» به چیزی از لوازم آن یعنی گردن زیبا اشاره فرموده است. هدفمندی گزینش واژه «جید» زمانی پررنگتر می‌شود که بلافاصله عبارت «حبل من مسد» ذکر می‌شود. بدیهی است که لیف خرما در فضای سرزمین پرنخل حجاز آن روز، چیز باارزشی به شمار نمی‌رفت، لذا نمی‌توانست گزینه مناسبی برای ساخت گردن‌بند برای یک زن اشرافی و همسر یکی از بزرگان قبیله قریش باشد. البته توضیح این مطلب نیز خالی از لطف نیست که مضمون آیه رابطه

«بینامتنی» با سخن همسر ابولهب دارد که گردنبد جواهرنشانی بر گردن داشت و سوگند یاد کرده بود که آن را در راه دشمنی پیامبر اکرم (صلی‌الله‌علیه‌وآله) خرج کند (نجفی، ۱۳۹۸ق، ج ۱۸: ۳۹۹).

۶- پذیرفتنی بودن

این معیار که در میان زبان‌پژوهان عرب «القبول» نامیده می‌شود از جمله معیارهای عامل اجتماعی بوده و عبارت است از «همسویی متن با عواملی همچون نوع متن، جایگاه اجتماعی- فرهنگی یا تمایل افراد برای رسیدن به خواسته‌های خویش» (حسان، ۲۰۰۷: ۳۷۹). قابلیت پذیرش متن به نوع نگرش و طرز تلقی دریافت‌کننده متن در فرآیند ارتباط متن می‌پردازد، بگونه‌ای که متن باید حاوی وقایع و اطلاعات منسجمی باشد تا دریافت‌کننده بتواند با آن ارتباط برقرار کرده و آن را بپذیرد. (دی بوگراند، ۱۹۸۱: ۱۱ و ۱۲)

مثال (۱) واژه «جمل» در آیه «إِنَّ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَاسْتَكْبَرُوا عَنْهَا لَا تُفَتَّحُ لَهُمْ أَبْوَابُ السَّمَاءِ وَ لَا يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ حَتَّى يَلِجَ الْجَمَلُ فِي سَمِّ الْخِيَاطِ وَ كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُجْرِمِينَ» (اعراف: ۴۰) قطعاً کسانی که آیات ما را تکذیب کردند، و از پذیرفتن آنها تکبر ورزیدند، درهای آسمان بر آنان گشوده نخواهد شد، و در بهشت هم وارد نمی‌شوند مگر آنکه شتر در سوراخ سوزن درآید! این‌گونه گنهکاران را کیفر می‌دهیم.)

خداوند متعال محال بودن ورود اهل تکذیب و استکبار به بهشت را با مثالی ناشدنی قرین ساخته است و آن امکان ورود شتر در سوراخ سوزن است. شاهد مثال آیه شریف در کارکرد دلالتی واژه «جمل» در تفهیم بهتر میزان این احتمال است. قطعاً انتخاب شتر برای چنین تشبیهی به این دلیل نبوده است که هیچ یک از حیوانات موجود در طبیعت آن روز حجاز همانند اسب، شیر، گاو وحشی، فیل، سگ و گوسفند و غیره نمی‌توانست در این تشبیه مورد استفاده قرار گیرد. چرا که همه این حیوانات در این ویژگی که امکان رد شدن از سوراخ سوزن ندارند، مشترکند. نکته دیگر اینکه مثلاً استفاده از فیل در این تمثیل - با توجه به هیکل درشت‌تر نسبت به شتر - می‌توانست کارکرد تفهیمی بهتری داشته باشد. اما تأکید ادبیات

قرآنی بر استفاده از «جمل» تنها با معیار «پذیرفتنی بودن» قابل تحلیل است. عرب در صدر اسلام و دوران جاهلی همواره صفت «بزرگی و تنومندی» را با شتر قرین دانسته است و این حیوان یک از طرفین تشبیهاتی است که درباره بزرگی و تنومندی وارد شده است، نه فیل و گول و گاو وحشی و مانند آن:

در اندیشه «اعشی»، شترش در بزرگی و تنومندی همانند یک درخت تنومندی است که مرکبها در سایه اش استراحت می کنند:

«يَهْمَاءٌ مُّوَحِّشَةٌ، رَفَعَتْ لِعَرَضِهَا طُرْفِي لِأَقْدِرَ بَيْنَهَا أُمْيَالَهَا
بِجَلَالِهِ سُرْحٌ كَأَنَّ بَعْرَ زَهْرَهَا هَرَأَ إِذَا انْتَعَلَ الْمَطَىٰ ظِلَّالَهَا.»

(الاعشى، ۱۹۸۷م: ۱۴۴)

(چشمانم را به افق بیابان بی پایان و ترسناک دوختم تا مساحت آن را تخمین بزنم.. این بیابان را با ناقه بزرگی طی می کردم که همانند درخت تنومند و پرشاخ و برگی بود که با قدم نهادن مرکبها در سایه آن، صدای شاخ و برگ خشکیده بلند می شد).

این نگاه به شتر گاهی چنان پرنرنگ می شود که شاعر به یک صفت بسنده نکرده و مترادفات قریب المعنایی برای بیان درشتی و تنومندی شتر خویش ذکر می کند:

«فَهَلْ تُبَلِّغُنِي دَارَ قَوْمِي جَسْرَةً خُنُوفٌ عُلْنَدِي جَلْعَدٌ غَيْرُ شَارَفٍ»

(الضبي، ۱۹۹۲: ۲۳۳)

(آیا شتری که قدرتمند، تنومند، بزرگ و جوان است، مرا به سرزمین قبیله ام می رساند؟!)

درشتی هیکل شتر در تشبیهات حسی محدود نمانده و گاهی تا مرز پدیده های عقلی نیز پیش رفته است:

«فَقُلْتُ لَهُ لِمَا تَمَطَّى بِصُلْبِهِ وَ أَرْدَفَ أَعْجَازاً وَ نَاءَ بِكَلْكَلٍ»

(الزوزني، ۱۹۹۲: ۲۹)

(آنگاه که شب طولانی شد و سختی‌هایش بسان پیکر شتر به درازا کشید و با سینه پهن خویش فرود آمد، چنین گفتم...)

شتر چنان حضور پررنگی در ذهن امرؤالقیس دارد که در توصیف شب طولانی و مشقتهای بی پایان آن و فشاری که بر جان و روح وی وارد می‌کند، آن را به شتری پهن پیکر مانند می‌کند که اندام خویش را برای خوابیدن امتداد داده و با سینه بزرگ خویش بر روی شاعر فرود آمده است!

شتر نه تنها در میان مردم عادی و شعرا بلکه در میان علماء نیز به «بزرگترین حیوان» مشهور بوده است: «رازی و بغدادی گفته‌اند: شتر، اکبر حیوانات و سوراخ سوزن، اضیق منافذ پس ولوج شتر در این سوراخ ضیقه محال است و متوقف بر این محال که دخول کفار در بهشت باشد محال خواهد بود، زیرا موقوف بر محال، محال است عقلاً» (حسینی، ۱۳۶۳، ج ۴: ۶۷) با این توصیفات می‌توان گفت با توجه به دیدگاه غالب مردم آن عصر، شتر همواره نماد درشتی اندام بوده است، و بر همین اساس خداوند متعال در تصویرگری محال بودن یک امر، آن را به عبور شتر از سوراخ سوزن تشبیه فرموده است و بدین ترتیب «پذیرفتنی بودن» تشبیه برای مردم آن عصر محقق گردیده است.

مثال ۲) نمونه دیگر تأثیر «پذیرفتنی بودن» را می‌توان در عدول صرفی زیر بررسی نمود:
 فعل «تنزل» در آیه زیر بدون تخفیف در حرف «تاء» آمده است: «إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَ لَا تَحْزَنُوا وَ أُبَشِّرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنتُمْ تُوعَدُونَ.» (فصلت: ۳۰)

(بی‌تردید کسانی که گفتند: پروردگار ما خدا است سپس استقامت ورزیدند، فرشتگان بر آنان نازل می‌شوند [و می‌گویند]: مترسید و اندوهگین نباشید و شما را به بهشتی که وعده می‌دادند، بشارت باد)

ولی در آیه زیر همان فعل با تخفیف در حرف «تاء» آمده است: «تَنَزَّلُ الْمَلَائِكَةُ وَ الرُّوحُ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ.» (قدر، ۴) [فرشتگان و روح در آن شب به اذن پروردگارشان برای هر کاری نازل می‌شوند].

علت بارز این عدول لفظی، اختلاف دو آیه در میزان تکرار فعل نزول بیان شده است. نزول ملائکه بر مؤمنین اتفاقی است که «در طول سال هر لحظه تکرار می شود تا مؤمن اهل استقامت را به بهشت بشارت دهد» (السامرائی، ۱۹۲۷: ۱۰) ولی نزول ملائکه و روح در آیه سوره قدر در طول سال فقط یکبار در شب قدر آن هم بر وجود ولی و حجت خدا اتفاق می افتد. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: «إِنَّ لَيْلَةَ الْقَدْرِ فِي كُلِّ سَنَةٍ وَإِنَّهُ يَنْزِلُ فِي تِلْكَ اللَّيْلَةِ أَمْرٌ أَلَسْنَهُ وَ لِدَيْكَ الْأَمْرِ وَوَلَاءَهُ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ مَنْ هُمْ قَالَ أَنَا وَ أَحَدَ عَشَرَ مِنْ صَلْبِي أَيْمَةٌ مُحَدَّثُونَ» (شب قدر در هر سالی هست و در آن شب امر (سرنوشت و قضا و قدر) آن سال فرود می آید و برای آن امر سرپرستانی است بعد از رسول خدا (صلی الله علیه و آله). ابن عباس گفت: آن‌ها کیانند؟ فرمود: من هستم و یازده تن از فرزندان صلبی من که امامان محدث باشند.) (کلینی، بی تا، ج ۱: ۵۳۲) این نحوه نزول ملائکه در دو موقعیت متفاوت برای مسلمانان قابل پذیرش است و بر اساس همین پذیرفتنی بودن، عدول صرفی در بکارگیری دو فعل کاملاً قابل فهم می نماید و صرفاً یک تنوع طلبی لفظی به شمار نمی آید.

۷- حاوی اخبار بودن

متن ارائه داده شده باید حاوی اطلاعات مفیدی باشد و رویدادهای قابل پیش‌بینی، مورد انتظار و قطعی را برساند. چنانچه متن بیان‌کننده اطلاعات مفید نبوده و یا اطلاعات آن ناقص، کم و بی ارزش باشد، سبب آشفتگی ذهنی و خستگی مخاطب و حتی طرد و نفی متن از سوی مخاطب می گردد و به متنیّت آن آسیب می زند. (دی بوگراند، ۱۹۸۱: ۱۲ و ۱۳) قرآن کریم حاوی اخبار اطلاعاتی از زمان‌های گذشته و تا به امروز و آینده می باشد. کشف این اطلاعات در گروه مطالعه دقیق و بررسی رابطه سایر علوم با آن مشخص می گردد و روز به روز لایه‌هایی از اطلاعات موجود در آن آشکار می شود. «الإخباریة» دیگر معیاری است که در ذیل عامل اجتماعی مورد بررسی قرار می گیرد.

مثال ۱) انتخاب وزن فعلی مناسب برای «إِنَّا قَلْتُمْ» در آیه شریفه «أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَا لَكُمْ إِذَا قِيلَ لَكُمْ انْفِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ إِنَّا قَلْتُمْ إِلَى الْأَرْضِ أَرْضَيْتُمْ بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا مِنَ الْآخِرَةِ فَمَا مَتَاعِ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا قَلِيلٌ» (التوبه: ۳۸)

(ای کسانی که ایمان آورده‌اید! شما را چه شده که وقتی به شما گویند در راه خدا بیرون شوید و کوچ کنید، به زمین سنگینی می‌کنید؟! مگر از آخرت به زندگی دنیا راضی شده‌اید؟ بهره گرفتن از دنیا در قبال آخرت جز اندکی نیست.)

عمده تفاسیر ادبی، واژه «انقلتم» را هم معنای «تثاقلتم» دانسته اند: «أصله: تثاقلتم، فادغمت التاء في التاء ثم أدخلت همزة الوصل، أي تباطأت» (طبرسی، ۱۳۷۷، ج ۲: ۵۴)، «و قرأ الأعمش: تَثَاقَلْتُمْ وَ هُوَ أَصْلُ قِرَاءَةِ الْجُمْهُورِ... أَي: مَا لَكُمْ تَثَاقَلُونَ إِذَا قِيلَ لَكُمْ انْفِرُوا» (الأندلسی، ۱۴۵۰، ج ۵: ۴۱۹). هر چند این تقارب معنایی صحیح است، لکن از یک سو سنگینی موجود در آهنگ «إننا قلتم» کندی و شدت به زمین چسبیدن آن جماعت را به خواننده القاء می‌کند (سید قطب، ۱۴۲۳: ۷۶) و از سوی دیگر با تضمین معنای فعل «أخَلَدَ إِلَى الْأَرْضِ» این اطلاعات را به مخاطب انتقال می‌دهد که این سنگینی صرفاً از سر خمول و تنبلی نبوده است، بلکه این افراد دلبستگی فراوانی به زرق و برق دنیا داشته و «بیشتر به ماندن در وطن و حرکت نکردن به سوی میدان جهاد تمایل داشته‌اند. (موسوی همدانی، ۱۳۷۴، ج ۳: ۳۷۳) و حضور در جنگ برای آنها از نظر مادی، عائدات قابل توجهی نداشته است.

لذا حضور این واژه در این بافت، ضمن بیان حالت خمول تعدادی از مسلمانان و سنگینی آن‌ها در حرکت به میدان نبرد، اخبار بیشتری از ایشان به مخاطب منتقل می‌سازد که همان دنیاطلبی ایشان می‌باشد.

مثال ۲) القای خبر بیشتر به مخاطب با حذف صرفی در فعل استطاع در آیه: «فَمَا اسْتَطَاعُوا أَنْ يَظْهَرُوهُ وَمَا اسْتَطَاعُوا لَهُ نَقْبًا.» (الکهف: ۹۷) (پس نتوانستند از آن بالا روند و نتوانستند آن را سوراخ کنند)

درباره علت عدول از «إِسْطَاع» به «إِسْطَاع» چندین قول وجود دارد که برخی در حد اشارات صرفی (زمخشری، ۱۴۰۷، ج ۲: ۷۴۸) و برخی در حد توجیهاات غیرعلمی هستند (الخطیب الاسکافی، ۱۴۲۰، ج ۲: ۸۸۲). اما تحلیل‌های جدید اطلاعات مفیدی در اختیار می‌گذارد: «الصُّعُودُ عَلَىٰ هَذَا السَّدِّ أَيْسَرُ مِنْ إِحْدَاثِ نَقْبٍ فِيهِ لِمُرُورِ الْجَيْشِ فَحَذَفَ مِنَ الْفِعْلِ الْخَفِيفِ فَقَالَ «فَمَا اسْتَطَاعُوا أَنْ يَظْهَرُوهُ»، بِخِلَافِ الْفِعْلِ الشَّقِّ الطَّوِيلِ فَإِنَّهُ لَمْ يَحْذِفْ، بَلْ أَعْطَاهُ أَطْوَلَ صِيغَةً لَهُ فَقَالَ «وَمَا اسْتَطَاعُوا لَهُ نَقْبًا» فَخَفَّفَ بِالْحَذْفِ مِنَ الْفِعْلِ بِخِلَافِ الْفِعْلِ الشَّقِّ الطَّوِيلِ». (السامرائی، ۱۴۲۷: ۹) که می‌توان آن را قابل قبول‌ترین نظر دانست. یعنی چون بالا رفتن از سد مزبور کاری راحت‌تر و سبک‌تر از ایجاد سوراخ در دل آن بوده است، لذا «إِسْطَاع» را با «أَنْ يَظْهَرُوهُ» و «إِسْطَاع» را با «نَقْبًا» آورد تا تناسب لفظ با معنا مراعات گردد.

هرچند نظر فوق قابل اعتماد است، لکن نکته برتر در این است که هر دو فعل فوق در سیاق نفی بر عجز و ناتوانی از انجام یک کار دارند که این عجز درباره فعل «إِسْطَاع» بیشتر موجود است، چرا که پس از پرداختن قوم شرور به ایجاد سوراخ در دل سد پدید آمده است. به بیان دیگر چون قوم مزبور از همان ابتدا به دلیل نبود امکانات صعود، به ناتوانی خود از صعود به بالای سد پی بردند، لذا تلاشی برای بالارفتن از آن انجام ندادند، ولی تلاش فراوانی کردند تا بتوانند سوراخی در دل این سد محکم پدید آورند. لذا تغییر در وزن صرفی فعل این معلومات را در اختیار خواننده قرار داده که تلاش قوم یا جوج و مأجوج منعطف به سوراخ کردن سد بوده است نه بالا رفتن از آن.

نتیجه

ادبیات حاکم بر متن قرآن کریم در سطوح صرفی، نحوی و دلالتی دارای ویژگی‌های خاص خود و در فضایی فراتر از بُعد لغوی و چارچوب جمله است. بررسی مثال‌های متعدد در قرآن کریم نشان می‌دهد، انتخاب واژه و چینش کلمات در قالب جمله علاوه بر تبعیت از قاعده انسجام و پیوستگی به عنوان دو معیار لغوی حاکم بر هر متن، از ۵ معیار غیرلغوی نیز برخوردارند. خواننده با بهره‌گیری از معیار لغوی «انسجام» متجلی در ساخت کلام، دلالت‌هایی از متن قرآنی فرا می‌گیرد و بر اساس «پیوستگی» و رابطه علت و معلولی و رابطه زمانی، ارتباط میان جملات و مفاهیم مورد نظر در سوره کریمه را بیشتر درک می‌کند.

توجه به «موقعیت» کلام نیز، اطلاعات مفیدی از شخصیت و افکار طرف‌های گفتگو و فضای حاکم بر این گفتگو در اختیار پژوهشگر قرآنی قرار می‌دهد. حضور پررنگ معیار «بینامتنیت» نیز موجب شده است تا خواننده با استمداد از اطلاعات موجود در متن غائب، مفاهیم بیشتری از متن حاضر دریافت دارد که این توسعه دلالتی گاهی تنها فقط توسط یک حرف به ظاهر زائد همانند «واو» صورت می‌پذیرد. حضور معیار «هدفمندی» این امکان را فراهم کرده است تا اطلاعات بیشتری از ذهنیت صاحبان سخن به مخاطب منتقل یابد. نحوه بکارگیری مباحث معنایی و بیانی و نیز تغییرات صرفی و نحوی نیز موجب شده است تا مطالب برای خوانندگان و مخاطبان «پذیرفتنی» شده و ارتباط فکری بیشتری با مفاهیم قرآنی برقرار کنند. علاوه بر اینها و در سطحی فراتر از تغییرات بظاهر کم اهمیت لغوی و صرفی در واژگان، گاهی هنجارگریزی‌های جزئی، موجب انتقال دلالت‌های پراهمیت و بدیعی به مخاطب می‌گردد که ضمن معیار «حاوی اخبار بودن» تجلی می‌یابد. لذا حضور معایر هفتگانه فوق در ادبیات قرآنی کریم موجب تقویت معنایی یا همان توسعه دلالتی در متن قرآنی شده است. همچنین مشخص گردید عوامل مؤثر بر ذهن و روان گوینده یا مخاطب و نیز شرایط اجتماعی، فرهنگی یا تاریخی حاکم بر طرفین گفتگو یا فضای کلام، تأثیر مستقیمی بر ساختار متن، در بُعد واژه‌گزینی و جمله بندی دارند و عدم توجه کافی به این عوامل موجب بروز پاره‌ای اشکالات در ترجمه‌های قرآنی و نیز مباحث صرفی و نحوی مندرج در کتب تفسیری می‌شود.

منابع

قرآن کریم

۱. الخطیب الإسکافی، محمد بن عبد الله، (۱۴۲۰ق)، دره التنزیل و غره التأویل، دراسة و تحقیق و تعلیق: محمد مصطفی آیدین، الطبعة الأولى، مکه: جامعة أم القرى، وزارة التعليم العالي.
۲. الأعشى الكبير، میمون بن قیس، (۱۹۸۷م)، الديوان، الشرح: مهدي محمد ناصرالدين، بيروت: دار الكتب العلمية.
۳. الأندلسی، ابوحيان محمدبن يوسف، (۱۴۲۰ق)، البحر المحيط فی التفسیر، بيروت: دارالفکر.
۴. ابن كثير دمشقی، اسماعیل بن عمرو، (۱۴۱۹م)، تفسیر القرآن العظيم (ابن كثير)، چاپ اول بيروت: دار الكتب العلمية منشورات محمدعلی بیضون.
۵. ابن منظور، محمد بن مکرم، (۱۴۱۴ق)، لسان العرب، الطبعة الثالثة بيروت: دار صادر.
۶. الضبی، المفضل ابن محمد، (۱۹۹۲م)، التحقیق: احمد محمدشاکر، عبدالسلام محمد هارون، الطبعة العاشرة الناشر: دار المعارف.
۷. البرزی، پرویز، (۱۳۸۶ش)، مبانی زبان شناسی متن، تهران: امیرکبیر.
۸. برک، لورا، (۱۳۹۳ش)، روانشناسی رشد (از لقاح تا کودکی)، ترجمه: یحیی سید محمدی، تهران: ارسباران.
۹. ثعالبی، عبدالرحمن بن محمد، (۱۴۱۸ق)، جواهر الحسان فی تفسیر القرآن، چاپ اول بيروت: داراحیاء التراث العربی.
۱۰. حسّان، تمام، (۱۴۲۸ق)، اجتهادات اللغویة، طبعة الأولى القاهرة: مكتبة عالم الكتب.
۱۱. حسینی شاه عبدالعظیمی، حسین بن احمد، (۱۳۶۳ش)، تفسیر اثنا عشری، چاپ اول، تهران: میقات.
۱۲. الجرجانی، عبدالقاهر بن عبدالرحمن بن محمد، (۱۹۸۴م)، دلائل الأعجاز، شرح: شاکر، محمود محمد، قاهره: مكتبة الخانجي.
۱۳. دونا جوناپولی، ورالی شون فلد، (۱۳۹۱ش)، پرسش‌هایی در باب زبان، مترجم: راحله گندمکار، تهران: علمی.

۱۴. زمخسری، محمود، (۱۴۰۷ق)، الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل، چاپ سوم بیروت: دار الكتاب العربی.
۱۵. الزوزنی، حسین بن احمد، (۱۹۹۲م)، شرح المعلمات السبع، بیروت: لجنة التحقيق فی دار العالمیة.
۱۶. السامرائی، فاضل صالح، (۱۴۲۷ق)، بلاغة الكلمة فی التعبير القرانی، بغداد: مكتبة النهضة.
۱۷. سمرقندی، نصر بن محمد بن احمد، (۱۹۹۳م)، تفسیر السمرقندی بحر العلوم، بیروت، دار الكتب العلمیة.
۱۸. سید قطب، (۱۴۲۳ق)، التصوير الفنی فی القرآن، چاپ شانزدهم قاهره: دارالشروق.
۱۹. صفوی، کوروش، (۱۳۷۵ش)، آشنایی با معناشناسی، تهران: پژوهاک کیوان.
۲۰. -----، (۱۳۸۲ش)، معنی شناسی کاربردی، تهران: همشهری.
۲۱. طبرسی، فضل بن حسن، (۱۳۷۷ش)، تفسیر جوامع الجامع، چاپ اول، تهران: انتشارات دانشگاه تهران و مدیریت حوزه علمیه قم.
۲۲. طبل، حسن، (۱۹۹۸م)، اسلوب الإلتفات فی البلاغة الفرانیة، القاهرة: دار الفكر العربی.
۲۳. فقهی زاده، عبدالهادی، (۱۳۷۴ش)، پژوهشی در نظم قرآن، تهران: جهاد دانشگاهی.
۲۴. فهمی الحجازی، محمود، (بی تا)، مدخل إلى علم اللغة، الطبعة الأولى، القاهرة: دار القباء للطباعة و النشر و التوزیع.
۲۵. قمی مشهدی، محمد بن محمد رضا، (۱۳۶۸ش)، كنز الدقائق و بحر الغرائب، ج ۱۲، تهران: سازمان انتشارات وزارت ارشاد اسلامی.
۲۶. کاشانی، ملا فتح الله، (۱۳۷۳ق)، خلاصة المنهج، تهران: اسلامیه.
۲۷. کلینی، محمد بن یعقوب، (بی تا)، الكافی، ج ۱، قم: دار الحدیث.
۲۸. لاینز، جان، (۱۳۸۳ش)، مقدمه‌ای بر معناشناسی زبان شناختی، ترجمه: جواد مصطفوی، تهران: گام نو.
۲۹. محلی، جلال الدین، سیوطی، جلال الدین، (۱۴۱۶ق)، تفسیر الجلالین، چاپ اول بیروت: مؤسسه النور للمطبوعات.

۳۰. موسوی همدانی، سید محمد باقر، (۱۳۷۴ش)، ترجمه تفسیر المیزان، چاپ پنجم، قم: دفتر انتشارات اسلامی جامعه‌ی مدرسین حوزه علمیه قم.
۳۱. نجفی خمینی، محمدجواد، (۱۳۹۸ق)، تفسیر آسان، چاپ اول تهران: اسلامیه.
۳۲. محسنی، حسین، (۱۳۸۵)، «الفصل و الوصل فی القرآن الکریم بین البلاغۃ العربیة و اللسانیات النصیة»، (رساله دکتری)، دانشگاه تربیت مدرس.
۳۳. نامور مطلق، بهمن، (۱۳۸۶ش)، «فرامتنیت مطالعه روابط یک متن با دیگر متن‌ها»، پژوهشنامه علوم انسانی، شماره ۵

34. Halliday, M. A. K, and Rugaiya Hasan, (۱۹۷۶), Cohesion in English, London: Longman
35. Beaugrande Robert-Alain de, Dressler, Wolfgang U, (۱۹۸۱), Introduction to text linguistics. London: Longmam.

Examining the Application of de Beaugrande's Seven Standards of Textuality in the Implicational Development in the Holy Qur'an¹

Hossein Mohesni²
Afsoun Razmi³

Linguistics is a powerful tool in the methodical study of language. Semantics is one of the most prominent branches of linguistics studied by many researchers in order to further discover the different purposes of a text. In his semantic studies and theory, de Beaugrande has identified four factors that encompass all the lexical and non-lexical dimensions of the text. According to this theory, the realization of textuality in a text requires the presence of standards arising from the above factors. The Holy Qur'an, as an unequalled literary example, has used all the elements of textuality in a unique combination, in which careful word-selection has played a pivotal role in the implicational development of ayahs. The present library-analytical research examines the application of standards of textuality to the development of implication in the Holy Qur'an. This research seeks to answer the question of how and to what extent the presence of these seven standards in the Qur'anic literature leads to the expression of deeper semantic layers of linguistic units in the ayahs. The results show that in addition to the two standards of cohesion and coherence, the strong presence of five extra-textual standards such as "acceptability" and "situationally" has led to the production of more meaning or "implicational development" of ayahs for the audience and the translator.

Keywords: linguistics, semantics, de Beaugrande, textuality, implicational development, the Holy Qur'an.

1- Date Received: November 3, 2019; Date Accepted: March 1, 2020

2- Corresponding author: Assistant Professor, University of Mohaghegh Ardabili;
Email: hmohsenib@yahoo.com

3- MA Student, University of Mohaghegh Ardabili; Email: afsounrzmmi@gmail.com